

متن پرسش

از روزی که کتاب «بر نامه فیلسوف» (<https://eitaa.com/varastgi/506>) به دستم رسید مشغول مطالعه‌اش هستم. نمی‌دانم این سخن سنجیده‌ای بود یا نه ولی به یکی از رفقا گفتم این کتاب «روضه» دکتر داوری است؛ از این جهت که می‌بینی افرادی که به اصطلاح اهل فکر و اندیشه این کشورند با چهار صفحه نامه‌ای که داوری نوشته است چه نسبت‌های عجیب و غریبی گرفته‌اند. نمی‌دانی باید گریه کنی یا بخندی! نسبت به واکنش‌های اهل سیاست و ژورنالیست‌ها چه منتقد و چه موافق. به جز خنده کاری نمی‌توان کرد و اصلاً انتظاری هم از آن‌ها نیست؛ ولی وقتی یادداشت‌های حوزویان و دانشگاہیان را می‌خوانی و وزان فهم و درک آن‌ها برایت عیان می‌شود، دلت می‌گیرد. منتقدان که هیچ، درباره واکنش مدافعان هم باید گفت به غیر از چند مورد، بقیه نسبتی ایدئولوژیک با نامه داوری گرفتند. ۲۰۰ صفحه از این کتاب به سخن دکتر داوری اختصاص دارد (شامل چند یادداشت، سخنرانی، میزگرد و مصاحبه با ایشان که برخی از آن‌ها برای اولین بار منتشر شده است) و ۶۰۰ صفحه دیگرش حواشی نامه ایشان است (شامل واکنش‌های موافقان و منتقدان). بی‌تردید اگر بخواهیم سختی زندگی اهل درد و تفکر، در عالم توسعه نیافتگی را دریابیم این کتاب گزینه خوبی است و به نظر «متفکر در زمانه عسرت» عنوان دیگر این کتاب است!

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری برادر! اگر می‌بینی در بقیه امور نیز زمین‌گیر هستیم، به جهت آن است که نمی‌توانیم با اهل تفکر حتی اگر غیر از آنچه ما فکر می‌کنیم؛ همراهی کنیم. نگفتم همفکری کنیم، نه! نسبت به آنچه فکر است و اهل تفکر آن را با ما در میان می‌گذارند، چرا نباید همفکری کرد؟ جناب آقای دکتر داوری کسی است که نمی‌تواند فکر نکند، و به خوبی همانند هایدگر می‌داند «در این زمانه بهترین فکر آن است که بدانیم «فکر نمی‌کنیم». و تا زمانی که ما در میدان تفکر حاضر نشویم، هر روز یا در تنهایی‌های خود سرگردانیم، یا در اجتماع خود به هم می‌پاییم و حرف‌های همدیگر را نفی می‌کنیم و اساساً راهی را نمی‌شناسیم که در آن قدم بزنیم، آن هم در زمانه‌ای که «زبان، خانه وجود شده است» و تنها خود را در کلمات بنیانی خود و دیگران می‌توانیم جستجو کنیم.

راستی! آیا جهان آنانی که فکر می‌کنند و می‌نویسند، جهانی نیست که ما در امروز و فردای خود نیازمند آن هستیم؟ گویا اگر تا دیروز با عقل تکنیکی، بشر جدید به دنبال آن بود که خود را در آینه فهم عمیق‌تر طبیعت جستجو کند، ولی گرفتار گشتل شد و آن آینه در مقابلش تیره گشت و نیهیلیسم

حاصل آن شد؛ امروز عقلی به جای عقل تکنیکی به میان آمده است که انسان در هستی خود کلمات اصیلی را جستجو می کند و به ظهور می آورد تا جهان خود را در کلمات فاخر بیابد، به همان معنایی که والاترین انسان تاریخ با «اقْرَأْ» شروع شد و قرآن، راهی شد برای آن که در فضای ربّ اکرم، انسان «بگویند» [۱] نه آن که فقط قرآن بگویند، نه! مانند آن که آن مرد الهی در فضای ربّ اکرم گفت و گفت او قرآن شد؛ بگویند و بشر آخرالزمانی در این «گفتن» به نهایی ترین حضور برسد.

حرف بنده آن است: چرا ما خود را با آنچه نیستیم، پیریشان می کنیم و به آنچه پیش آمده است نظر نمی کنیم که همان میدان حضور ما است نزد خودمان با به سخن در آوردن هستی مان؟ سخت گیری نسبت به خود، روح لطیف و پاکیزه انسان را که با خود می تواند به سر برد، منجمد می کند. آیا جوانانی که در جهان گشوده خود، دیروز دینداری ما را تجربه کرده اند و نمی توانند آن باشند، و امروز و فردای بشر مدرن را نیز تجربه کرده اند و می فهمند و باز خود را در آنچه نیستند می یابند؛ جز به پس فردایی که همان پریروز است، نظر دارند؟ پس فردایی که باز با «گفتن» ولی گفتن پس فردایی شروع می شود و این یعنی ما راهی جز خانه ای جز «زبان» برای وجود خود نداریم. موفق باشید

[1] - فرمود: وَرَبُّكَ وَرَبُّكَ